

شناخت و علایق انسانی در جامعه‌شناسی ایران (مطالعه موردی: مجله انجمن جامعه‌شناسی ایران ۱۳۸۱-۱۳۸۵)

محمدامین قانع‌راد، سیاوش قلی‌پور
(تاریخ دریافت ۸۷/۸/۱، تاریخ پذیرش ۸۸/۱۲/۱۴)

«ما بی‌درد بوده‌ایم و چه بسا زبان خویش را
در غربت از دست داده‌ایم» (هولدرلین)

چکیده: این مقاله با استفاده از چارچوب نظری هابرماس در مورد رابطه بین «شناخت و علایق انسانی» و تفکیک سه نوع دانش و علایق انسانی متناظر با آن‌ها به عنوان سه پارادایم یا الگو، به بررسی «کیفیت الگویی» آثار جامعه‌شناسی در ایران می‌پردازد. مقالات «مجله جامعه‌شناسی ایران» از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۵ به عنوان نمونه‌ای کمابیش گویا از آثار جامعه‌شناسی ایران، برای مطالعه انتخاب شده‌اند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که از ۸۶ مقاله بررسی شده، ۵۹ مقاله در الگوی تجربی-تحلیلی، ۲۵ مقاله در الگوی هرمنوتیکی-تاریخی و ۲ مقاله در الگوی دانش‌رهایی‌بخش قرار می‌گیرند. در آثار جامعه‌شناسی ایران، ناهماهنگی‌ها و آشفتگی‌هایی در مبانی نظری، اصول روش‌شناسی و علایق موجود در این مقالات و ارتباط آن‌ها با هم وجود دارد. برای مثال غایت الگوی تجربی-تحلیلی یعنی مهندسی اجتماعی، چندان مورد توجه قرار نگرفته است. در الگوی هرمنوتیکی-تاریخی نیز آشفتگی و ناهماهنگی‌هایی از قبیل کاربرد توجیه‌ناپذیر مفاهیم و قوانین عام وجود دارد و مقالات مربوط به این حیطه فاقد علایق شناختی مرتبط با فهم پدیده‌های اجتماعی و احترام به تفاوت‌های فرهنگی می‌باشند. ضعف کیفیت الگویی آثار جامعه‌شناسی ایران را، علاوه بر اشکالات معرفت‌شناختی آن‌ها، به‌ویژه می‌توان ناشی از فقدان یا ضعف علایق انسانی در زمینه‌های سه‌گانه ابزاری-فنی، ارتباطی-تفهیمی و انتقادی رهایی‌بخش دانست. در این شرایط، امکان دارد که فقدان علایق شناختی، دانش جامعه‌شناسی ایران را درگیر علایق ناشی از حاکمیت معیارهای غیر الگویی چون علایق سازمانی و علایق فردگرایانه سازد.

مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره دهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۸، ص. ۳-۳۱

مفاهیم کلیدی: کیفیت الگویی، شناخت و علایق انسانی، جامعه‌شناسی ایران، علایق فنی-ابزاری، علایق تفهیمی-ارتباطی، علایق رهایی‌بخش.

مقدمه و طرح مسئله

وضعیت جامعه‌شناسی در ایران را می‌توان از جنبه‌های سازمان اجتماعی و ویژگی‌های فرهنگی آن مورد بررسی قرار داد. تاکنون آثار متعددی سازمان اجتماعی جامعه‌شناسی را به شیوه‌ای نقادانه مورد بررسی قرار داده‌اند (طالب ۱۳۷۲؛ توسلی ۱۳۷۴؛ عبداللهی ۱۳۷۵؛ رفیع‌پور ۱۳۸۱؛ آزادرمکی ۱۳۷۸). برخی از پژوهشگران نیز، با توجه به معیارهای روش‌شناختی و نظری و از جمله کاربردی بودن، شکل مقالات علمی و روابط منطقی میان اجزای آن، از پایین بودن کیفیت پژوهش‌های جامعه‌شناسی در ایران و به عبارت دیگر ضعف جنبه‌های فرهنگی این دانش سخن می‌گویند (محسنی ۱۳۷۲؛ سروش ۱۳۷۶؛ عبداللهی ۱۳۷۶؛ اباذری ۱۳۸۲؛ ارشاد و دیگران ۱۳۸۴؛ کجویان و کریمی ۱۳۸۵؛ جلائی‌پور ۱۳۸۷). برخی دیگر از مطالعات نیز دو جنبه اجتماعی و فرهنگی دانش جامعه‌شناسی را دارای پیوند وثیقی با یکدیگر دانسته و لذا وضعیت اجتماع علمی و سرمایه فرهنگی دانش جامعه‌شناسی را در چارچوبی واحد مورد بررسی قرار داده‌اند (قانع‌راد ۱۳۸۳؛ ۱۳۸۵).

هدف این مقاله پی‌گیری فرضیه فرهنگی از طریق بررسی کیفیت آثار و مکتوبات جامعه‌شناسی در ایران است. برای تعیین کیفیت این آثار می‌توان از معیارهای متعددی استفاده کرد. در کنار معیارهای پراکنده و موردی برای ارزیابی کیفیت پژوهش‌های جامعه‌شناسی، کاربرد مکاتب متفاوت جامعه‌شناسی، امکان دستیابی به ارزیابی منسجم‌تری را فراهم می‌سازد. تاکنون این‌گونه ارزیابی‌ها به‌ویژه با توجه به پذیرش یا عدم پذیرش دیدگاه‌های اثبات‌گرایی و عقل‌گرایی انتقادی و با توجه به معیارهای نظری و روش صورت گرفته است (سروش ۱۳۷۶؛ اباذری ۱۳۸۲؛ کجویان و کریمی ۱۳۸۵). رایج‌ترین سنخ‌شناسی‌ها برای تعیین تنوع اندیشه‌های جامعه‌شناسی به تقسیم‌بندی‌های نظری و روش‌شناختی می‌پردازند. این‌گونه تقسیم‌بندی‌ها از زمان بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی با مقوله‌بندی رایج علوم طبیعی و علوم فرهنگی، و روش‌های تبیینی و تفهیمی آغاز شده است. و انواع تقسیم‌بندی‌های نظری و روش‌شناسی کنونی (مثل مکتب تضاد، مکتب نظم؛ اثبات‌گرایی و تفهیمی؛ نظریه‌های کلاسیک، مدرن و پسامدرن) را دربر می‌گیرد. کاربرد این تقسیم‌بندی‌ها محقق را به معیارهای روشی و نظری محدود می‌سازد. این مقاله برای ارزیابی کیفیت جامعه‌شناسی از معیارهای روش‌شناختی و نظری فراتر می‌رود و به کاوش در نسبت جامعه‌شناسی ایران با علایق انسانی می‌پردازد. برای دستیابی به

چنین هدفی مفهوم «الگو»^۱ در دیدگاه توماس کوهن (۱۹۷۰) را در پیوند با دیدگاه هابرماس در مورد «دانش و علایق انسانی» (۱۹۷۲) مورد استفاده قرار می‌دهیم. مفهوم پارادایم/الگو در نزد کوهن از مشخصه‌های نظری و روش‌شناختی (همچون تعمیم‌های نمادین، مدل‌های اکتشافی و هستی‌شناختی) فراتر رفته و عناصر فرانظری و فراروشی چون ارزش‌ها و سرمشق را نیز دربر می‌گیرد. تقسیم‌بندی انواع سه‌گانه دانش تجربی-تحلیلی، تاویلی-تاریخی و انتقادی-رهایی‌بخش، را می‌توان به‌عنوان نمونه‌ای از کاربرد اندیشه پارادایم در زمینه جامعه‌شناسی دانست. بدین ترتیب می‌توان سه دانش مزبور را به‌عنوان سه پارادایم/الگوی جامعه‌شناختی در نظر گرفت. این سه الگو علاوه بر مبانی نظری و ویژگی‌های روش‌شناختی از حیث علایق انسانی^۲ به‌عنوان یک جنبه ارزشی با اهمیت نیز از یکدیگر تمایز می‌پذیرند. با توجه به اهداف این مقاله، در هر الگو می‌توان سه عنصر نظری، روش‌شناختی و ارزش‌شناختی را تشخیص داد و رابطه بین این سه عنصر در هر اثر را به‌عنوان معیار کیفیت الگویی^۳ آن اثر محسوب کرد. در این مقاله، انسجام بین ابعاد معرفتی (نظریه و روش) و از سوی دیگر انسجام بین ابعاد معرفتی و ابعاد ارزشی (علایق انسانی) به‌عنوان مهم‌ترین معیارهای ارزیابی کیفیت الگویی پیشنهاد و به‌کار گرفته می‌شوند.

این مقاله هرچند از حیث الگویی به هرمنوتیک انتقادی هابرماس نزدیک می‌باشد ولی آثار جامعه‌شناختی موجود را از این دیدگاه مورد بررسی قرار نمی‌دهد. هدف مقاله این است که انطباق این مقالات را با معیارهای درونی خودشان ارزیابی کرده و بدین ترتیب در مورد کیفیت الگویی آنان داوری کند. دستیابی به این هدف از طریق پاسخ دادن به سؤالات زیر صورت می‌گیرد:

-- آثار موجود تا چه حد از الگوی جامعه‌شناختی مشخصی برخوردارند؟

-- مبانی نظری این آثار تا چه حد از انسجام برخوردار است؟

-- نویسندگان این آثار تا چه حد به ویژگی‌های روش‌شناختی الگوی انتخابی خود وفادارند؟

-- آیا بین مبانی نظری و ویژگی‌های روش‌شناختی آثار موجود انسجام و یک‌پارچگی وجود دارد؟

-- آثار جامعه‌شناسی تا چه حد به علایق انسانی وابسته به الگوی انتخابی خود وفادارند؟

-- با توجه به چه معیارهایی می‌توان این آثار را مورد انتقاد قرار داد؟

1. Paradigm

2. Human Interests

3. Paradigmatic quality

چارچوب مفهومی مطالعه

خاستگاه معرفت و بنیان‌هایی که بر آن استوار است به‌طور جدی به دوره دکارت برمی‌گردد. او در عصر شک و بی‌خدایی زندگی می‌کرد. عصری که معیار درستی برای شناخت و معرفت وجود نداشت. بنابراین با طرح شعار معروف «من می‌اندیشم پس هستم» سوژه خردورز را به‌عنوان تنها معیار شناخت در مرکز عالم قرار داد و با این کار پایه‌گذار ثنویت جسم-ذهن در اندیشه غربی شد (کاپلستون، ۱۳۶۰). کانت در «سنجش خرد ناب» سعی کرد بر دوگانگی مذکور غلبه کند و بنیانی یقینی برای شناخت ارائه دهد. بدین خاطر «مقولات پیشینی ذهن» را خاستگاه آغازین شناخت معرفی کرد. مقولاتی که نزد همگان عمومیت دارند و در همه‌جا به یک شیوه‌اند. کانت با این کار نه تنها مشکل را حل نکرد بلکه دوگانگی سوژه-ابژه را عمق بیشتری بخشید و سوژه به تنها عامل شناسایی تبدیل شد (کانت، ۱۳۶۲). برآمدن سوژه در این برهه از تاریخ غرب چیزی است که میشل فوکو (۱۹۷۰) در «نظم اشیا» از آن تحت‌عنوان «تولد انسان» یاد می‌کند. بسیاری از متفکران و اندیشمندان، سروری سوژه در اندیشه غربی را مورد نقد و ارزیابی قرار دادند و سعی کردند تفکر را از حالت انتزاعی و وابستگی آن به جایگاهی استعلایی به پایین آورند و بنیان‌های انضمامی تری برای آن بیابند. به‌عنوان مثال، رمانتیک‌ها سعی کردند «زندگی» را بنیان شناخت قرار دهند (برلین، ۱۳۸۵). ديلتای نیز به جریان موسوم به «فلسفه زندگی» تعلق دارد (پالمر، ۱۳۸۲: فصل هشتم). و بر به جای تأکید بر بی‌تفاوتی اخلاقی^۱ وجود برخی علایق فرهنگی، اخلاقی و سیاسی را برای آموزش و پژوهش در علوم اجتماعی ضروری می‌داند. پژوهش‌های اجتماعی از حیث دیدگاه ارزیابانه خود برای انتخاب مسائل از طریق ربط ارزشی^۲ صورت می‌گیرند. طرح مسائل علمی در علوم اجتماعی با برخی مسائل عملی ارتباط دارد و تشخیص وجود یک مسئله علمی با داشتن انگیزه‌ها و ارزش‌های خاص همراه است (ویر ۱۹۶۸: ۶۱). به نظر ویر علایق پژوهشگران و وجود اندیشه‌های سنجشگرانه^۳ به آنان کمک می‌کند تا از میان انبوهی از مسائل و موضوعات تنها بخش مشخصی را برای مطالعه انتخاب کنند. بدون این اندیشه‌های ارزیابانه، هیچ اصلی برای انتخاب موضوع مورد مطالعه و هیچ دانش معناداری از واقعیت خارجی وجود ندارد (همان: ۸۲).

لوکاچ (۱۳۷۸) سوژه جمعی (پرولتاریا) را بنیان شناخت معرفی کرد. هوسرل (۱۳۷۸) دوگانگی سوژه و ابژه را به‌عنوان مشکل اندیشه مطرح می‌کند و می‌کوشد با فراتر رفتن از این ثنویت راه‌حل مناسبی را برای برون‌رفت از بحران پیدا کند. هایدگر (۱۳۷۵) نیز مشکل اندیشه را

1. Moral Indifference
3. Evaluative Ideas

2. Value-relevance

فراکننده شدن طرح جامعی می‌داند که در آن اهمیت یافتن تصویری خاص از جهان، اجازه ظهور دیگر ساحت‌های وجودی انسان را نمی‌دهد. به نظر هایدگر (۱۳۸۶) بخش عظیمی از زندگی انسان، کنش‌های عملی زندگی روزمره است و مقوله معرفت زمانی مطرح می‌شود که زندگی روزمره با مشکل مواجه شود. او می‌کوشد از دریافت صرفاً منطقی از پدیده تفکر فراتر رود: «تا زمانی که معتقد باشیم منطق درباره این که تفکر چیست، رهیافتی به ما می‌دهد، قادر به تفکر نخواهیم بود». هایدگر می‌کوشد پیوندهای لوگوس^۱ و میتوس^۲ یا عقل و اسطوره، عشق و تفکر، حافظه و اندیشه را آشکار کند. او این سخن را که «لوگوس، اسطوره را ویران کرده است» پیش‌دآوری عقل‌گرایی دوران جدید و بر مبنای فلسفه افلاطونی می‌داند. او همچنین در عباراتی متفاوت می‌نویسد: «موضوع فکر همان عطیه‌ای است که همراه با یادبودی به ما اعطا شده؛ زیرا به آن علاقه داریم. حافظه در اصل تمرکز تفکر بر آن چیزی است که همواره پیشاپیش می‌خواهد موضوع تفکر قرار گیرد. سرودن شعر به مثابه بلندای و تفکر به مثابه نوعی ژرفا است. دوست داشتن بر فکر کردن استوار است» (هایدگر ۱۳۸۵).

در میان مکاتب گوناگون جامعه‌شناسی، نظریه انتقادی یا مکتب فرانکفورت به طور خاص توجه به بنیان‌های غیرشناختی دانش را گسترش داد. در این میان، هابرماس در کتاب شناخت و علایق انسانی (۱۹۷۲) نقش بنیانی علایق انسانی را در شکل‌گیری شناخت با تفصیل بیشتر مورد بحث قرار می‌دهد. او از طریق بحث تاریخی و نیز نقد تفکر ذهن‌گرای رایج، سعی دارد جایی برای علایق انسانی باز کند. هابرماس در این کتاب دو بحث محوری را مطرح می‌کند: «نخست، این که انواع و سطوح متفاوت فعالیت علمی فراسوی تمایز سرراست میان علوم انسانی و طبیعی وجود دارد و این که این‌ها می‌توانند همزمان وجود داشته باشند. دوم، این نخستین رویارویی آشکار ما با انسان‌شناسی فلسفی است: نظریه‌ای در خصوص ماهیت انسانی» (بنتون و کرایب، ۱۳۸۵: ۲۱۷). او، در مورد اول، ضمن رد اصل «وحدت روش» – باور به این که تنها یک روش، به نام روش تجربی، برای بررسی پدیده‌های علوم طبیعی و علوم انسانی وجود دارد و همه پدیدارها، خواه طبیعی یا اجتماعی، نهایتاً تن به تبیین علمی مؤسس بر استقرا خواهند داد (راین ۱۳۸۱: ۱۵) – و مخالفت با اثبات‌گرایان از رمانتیک‌ها و تفسیرگرایان نیز انتقاد می‌کند و نشان می‌دهد که زبان فقط یک ابزار ارتباطی نیست که واسطه تجربه ما از جهان باشد بلکه «همچنین واسطه سلطه و قدرت اجتماعی نیز هست» (اوٹ ویت، ۱۳۸۷: ۴۳). هابرماس، در مورد دوم، بسط‌دهنده و منتقد انسان‌شناسی فلسفی مارکس است. او با مارکس موافق است که

1. Logos

2. Mythos

انسان‌ها تولیدکنندگان جمعی‌اند و تا ابد در حال دگرگون کردن محیط خویش‌اند، اما علاوه بر این آن‌ها دارای ساحت دیگری نیز هستند که «تعامل» نام دارد. کار و تعامل دو فرایند مرتبط با یکدیگرند که از طریق آن آدمیان با طبیعت بیرون سازگار می‌شوند و از سوی دیگر هستی جمعی را با فهمیدن همدیگر استمرار می‌بخشند. نقش بنیانی علایق معطوف به شناخت از این واقعیت دوگانه ناشی می‌شود که آدمی جانوری ابزارساز و در عین حال سخنگو است. این شناخت‌ها خود سبب به وجود آمدن علاقه‌سومی نیز می‌شوند که آن خودآگاهی و تأمل انسان در نفس خویش است. بدین ترتیب سه نوع علاقه‌ابزاری، عملی و رهایی‌بخش بنیان‌های شناخت انسانی را تشکیل می‌دهند. این علایق سه‌گانه به ترتیب در قالب سه رسانه یا ابزار سازماندهی اجتماعی دخیال می‌شوند: کار یا کنش ابزاری، تعامل یا ارتباط زبانی و قدرت یا مناسبات مبتنی بر سلطه. این علایق معطوف به شناخت سه شکل خاص از علوم یا دانش‌های سازمان‌یافته را فراهم می‌آورند: علوم تجربی - تحلیلی، دانش تاریخی - هرمنوتیکی و دانش انتقادی.

هابرماس در آثار خود به‌ویژه «دانش و علایق انسانی»، «نظریه و عمل» (۱۹۷۴) و «منطق علوم اجتماعی» به نقد دیدگاه «جدایی ارزش از واقعیت» و فقدان ارتباط بین امور بیرونی از هنجارها، پیش‌دآوری‌ها و علایق انسانی می‌پردازد. نظریه‌های دانش با تاریخ، موضوعات مطالعه، و نقش‌کنشگران در پیشبرد اهداف و علایق خود تناسب و تقارن دارند. هابرماس در «شناخت و علایق انسانی» به نقد آرای کنت، ارنست ماخ و چارلز سندرس پیرس می‌پردازد. او دیدگاه پدیدارگرایی^۱ یا دریافت علم به مثابه توصیف و دسته‌بندی امور واقعی، بیرونی، قابل مشاهده و قابل حصول، توسط تجربه حسی و اعطای خصلتی هستی‌شناسانه به داده‌های حسی را نامناسب می‌داند. از نظر او علم عبارت از هرگونه فعالیت انتظام‌یافته^۲ با هدف کسب دانش است و بر مبنای این تعریف می‌توان سه صورت از دانش را تشخیص داد. این هر سه صورت به یک اندازه شایسته استفاده از عنوان علم می‌باشند و هر یک از آن‌ها چیزی را عرضه می‌کند که می‌توان آن را به معنای واقعی کلمه «دانش» نامید. با وجود این انواع دانش مزبور از علایق، اهداف، ساختار و شیوه‌های توجیه‌پذیری^۳ متفاوتی برخوردارند. به نظر هابرماس «ما همواره برای مقصودی خاصی دانش را تکامل می‌بخشیم و این مقاصد علاقه‌ما به آن دانش را تدارک می‌بینند» (کرایب، ۱۳۸۱: ۲۹۷). بین دانش و علاقه پیوند نزدیکی وجود دارد و دانش تنها در پرتو این علایق می‌تواند سنجیده یا آزمون شود. واقعیت‌ها تنها با توجه به علایق انسانی

1. Phenomenalism
3. Justification

2. Disciplined activity

می‌تواند عینیت یابند و در دسترس تجربه قرار گیرند. او این «توهم عینیت‌گرایانه»^۱ را نمی‌پذیرد که جهان را می‌توان مستقل از علایق داننده^۲ و صرفاً از طریق جمع‌آوری واقعیت‌ها شناخت. علایق، مقوم معرف می‌باشند و به این دلیل هابرماس آن‌ها را «سازنده دانش»^۳ می‌نامد. این علایق چارچوبی برای سازمان‌یابی دانش فراهم می‌سازند و تنها نسبت به این چارچوب مرجع است که از اعتبار و توجیه‌پذیری برخوردارند. امور و اشیا و پدیده‌ها تنها از این دیدگاه یعنی از زمینه برخی علایق انسانی است که به موضوع دانش تبدیل^۴ می‌شوند. گرچه دانش‌ها با ارائه دریافتی روش‌شناختی و عینیت‌گرایانه از خود، اغلب رابطه خود را با دنیای عمل نادیده می‌گیرند و یا انکار می‌کنند و خود را در پیوند با دنیای واقعیت توجیه می‌کنند ولی به نظر هابرماس دانش‌ها از طریق بنیادهای علایقی خویش، پیشاپیش با دنیای عمل و کاربرد ارتباط می‌یابند. از نظر هابرماس علاقه در دانش، همواره علاقه به حقیقت نبوده و یا حداقل مفهوم حقیقت در دانش برحسب علایق سازنده دانش تغییر می‌یابند. موضوع دانش همیشه حقیقت نیست و یا حقیقت همیشه نسبتی با علایق انسانی دارد. انواع علایق شناختی^۵ (جدول شماره ۱) و دانش‌های سه‌گانه متناظر با آن‌ها در زیر با تفصیل بیشتری مورد بحث قرار می‌گیرند:

علایق ابزاری و فنی: آدمیان تولیدکننده‌اند و به کنترل، دستکاری و بهره‌برداری از جهان پیرامون خود علاقه تکنیکی دارند و همین امر به ظهور علوم تجربی منجر می‌شود. این دسته از علایق انسانی بیانگر ضرورت نوعی دانش شی‌ءواره و عینی است که هدف آن کسب تسلط بر اشیا و فرایندهای طبیعی و سازماندهی کنش راهبردی است. دانش‌های تجربی - تحلیلی به پیش‌بینی و مهار یا کنترل فنی فرایندهای عینیت‌یافته کمک می‌کنند. این علوم پدیده‌ها و رخدادها را به‌عنوان مقولات طبیعی و دارای نظم قانون‌مدار یا قوانین عام تلقی می‌کنند. مقولات بی‌طرفی، رهای از ارزش و عینیت به گونه‌ای روش‌شناسانه این علایق را پوشش می‌دهند و اتکا به علایق فنی را توجیه می‌کنند. آن دسته از علوم اجتماعی که در پی تقلید از علوم طبیعی می‌باشند نیز از این الگو تبعیت می‌کنند. اغلب جامعه‌شناسان کلاسیک، متأثر از آرمان‌های روشنگری و پیروزی‌های اولیه علوم تجربی در عرصه زندگی انسان، کوشیدند تا روش این علوم را به معیار عام دانش تبدیل کنند و برای تشبیت پایگاه جامعه‌شناسی به مثابه علم، روش‌های جامعه‌شناسی را بر مبنای منطق علوم تجربی

1. Objectivist Illusion

2. Knower

3. Knowledge-constitutive

4. Object of Knowledge

5. Cognitive Interests

توضیح دادند (برای مثال نگاه کنید به: دورکیم ۱۳۷۳). هابرماس با آرمان‌های روشنگری مخالفی ندارد و تنها به دنبال آن است که از تقلیل معرفت به علم اثباتی جلوگیری کند. هابرماس جایگاه این نوع از دانش را در زندگی بشر - حتی هنگامی که انسان را مورد مطالعه قرار می‌دهد - تأیید می‌کند. چون همه ما تحت فرایندهای طبیعی خارج از آگاهی قرار داریم که بر آن کنترلی نداریم (کرایب، ۱۳۸۱: ۳۹۷). از نظر هابرماس مشکل این نوع دانش آن نیست که بالذاته نادرست است یا منجر به سلطه می‌شود بلکه این است که در جوامع مدرن بر سایر اشکال دانش اولویت پیدا کرده است.

علاقه تفهیمی و ارتباطی: این علاقه ما را قادر به ارتباط با دیگران می‌سازند و هنگامی که به دانش شکل می‌دهند به گسترش هرمنوتیک و فهم کنش اجتماعی دیگران در زمینه زمانی و مکانی خاص آن و نیز در متن معانی و انگیزه‌ها و دریافت‌های میان‌ذهنی و مشترک می‌انجامند و بدین وسیله بین فهم و تاریخ‌مندی ارتباط برقرار می‌سازند. دانش مبتنی بر علاقه عملی، به گسترش و حفظ فهم متقابل و معنای همگانی و مورد نیاز فرهنگ و زندگی اجتماعی مشترک پاسخ می‌دهد. بدین ترتیب هرمنوتیک نیز چون علوم تجربی و تحلیلی نمی‌تواند اصل انحصاری حاکم بر تفکر بشر باشد و در زمینه علاقه شناختی با علاقه عملی پیوند دارد. این امر بیانگر اهمیت و ضرورت آن در دستیابی به تفاهم متقابل و نقد ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی و اجتماعی است (اباذری، ۱۳۷۷: ۵۴). دانش تاویلی - تاریخی از طریق تفسیر تجلیات فرهنگ و ساختارهای معنا از جمله تفسیر تاریخ، زبان و آثار ادبی و هنری و نیز درک کنش‌های متقابل در پی شناخت تفهیمی انسان و جامعه می‌باشند. هابرماس متأثر از آرای گادامر به نقد هرمنوتیک عام دیلتای پرداخت. دیلتای مقوله «دور هرمنوتیکی» - فهم جزء براساس کل و فهم کل براساس جزء - را از تاویل و تفسیر متون به جامعه و فرهنگ گسترش داد و در تفکیک علوم تاریخی از علوم طبیعی به جای تبیین و توضیح علی، به مقوله معنا پرداخت اما رویکرد روش‌شناختی و تأکید او بر عینیت مانع از درک پیوند میان علوم هرمنوتیکی و علاقه عملی گردید. هابرماس بسیاری از آرای گادامر را می‌پذیرد اما مستنقد آثار او نیز هست و به نظر وی هرمنوتیک نباید صرفاً تفسیری و در پی توجه به معانی درونی باشد زیرا کار و قدرت نیز در شکل‌گیری معانی انسان‌ها از کنش آنان دخالت دارند. (در مورد مناظره هابرماس و گادامر نگاه کنید به: هولاب، ۱۳۷۸).

علاقه انتقادی: علاقه اصلی دانش انتقادی نه پیش‌بینی و تفسیر بلکه انتقاد از شرایط موجود با هدف توانمندسازی یا آزادی بخشی از مردم است شمار شده/سرکوب شده است. علاقه انتقادی با زبان پیوند دارد و کنش متقابل و ارتباط را از عناصر منحرف‌کننده آن

رهایی می‌بخشد (کرایب، ۱۳۸۱: ۲۹۹). متفکران سنت انتقادی اغلب سعی کرده‌اند از طریق مفاهیمی از قبیل «خودآیینی عقل»، «غلبه بر بیگانگی»، «نقد شیء‌وارگی» و «مراقبت از نفس» راهی برای غلبه بر سلطه بیابند. هابرماس با طرح این علاقه، امید به رهایی بشر در جامعه‌ای عاری از سلطه دارد که تفکر عقلانی بر آن حاکم باشد. دانش رهایی‌بخش و انتقادی علاوه بر شناخت مسائل موجود در پی کمک به تغییر و بهبود جهان از طریق نقد بی‌امان شرایط زمانه است. دانش انتقادی ما را به سوی نقد ایدئولوژی و ازجمله شناخت جنبه‌های ایدئولوژیک گزاره‌های نظری می‌کشاند. در دیدگاه انتقادی، گزاره‌های نظری لزوماً قواعد ثابت کنش اجتماعی را به دست نمی‌دهند و ممکن است بیانگر مناسبات از لحاظ ایدئولوژیک تثبیت شده و علی‌الاصول تغییرپذیر باشند (هابرماس، ۱۹۷۲: ۳۱۰). علم انتقادی، ایدئولوژیک بودن برخی از گزاره‌ها و دیدگاه‌های برآمده از موقعیت‌های ارتباط مخدوش را، در جهت مشروعیت بخشیدن به اشکال سلطه در زندگی اقتصادی و سیاسی، آشکار می‌سازد. علایق ابزاری به مسائل مربوط به وسایل/ابزارها محدود می‌باشند و می‌پرسند چگونه نتیجه‌ای معین حاصل می‌شود ولی علوم انتقادی عمدتاً با توجه به مسائل مربوط به اهداف، دربارهٔ مطلوبیت اخلاقی و سیاسی این نتایج پرسش می‌کنند.

هابرماس برای یافتن الگوی معرفت‌شناختی که بتواند نقش سرکوب‌گر و تحریف‌کنندهٔ ایدئولوژی را نشان دهد از روان‌کاوی فروید استفاده می‌کند. از نظر او در جامعه‌ای که گرفتار پول و قدرت شده است و افراد آن به خاطر سیطرهٔ این رسانه‌ها و ارتباطات مخدوش از چنین وضعیتی آگاهی ندارند و وظیفهٔ جامعه‌شناسی و فلسفهٔ انتقادی این است که حوزهٔ نابهنجاری‌ها را مشخص سازند و با گشودن گفت‌وگوی عقلانی در عرصهٔ عمومی به مردم یاری رسانند تا نسبت به وضعیت خود آگاهی یابند.

از زمان انتشار کتاب شناخت و علایق انسانی تاکنون رویکردهای انتقادی مهمی چون پسا ساختارگرایی (فوکو، دریدا،...)، مطالعات فرهنگی (هال، فیسک،...)، فمینیسم (چودورو، ایریگاری،...) و مطالعات پسااستعماری (ادوارد سعید، آپادورای،...) گسترش یافته‌اند که از حیث علایق انسانی با دانش رهایی‌بخش مورد نظر هابرماس شباهت دارند و به همین دلیل آن‌ها را نیز می‌توان جزو علوم رهایی‌بخش محسوب کرد.

با الهام‌گیری از اندیشه‌های هابرماس می‌توان از دو دسته علایق الگویی^۱ و غیرالگویی^۲ سخن گفت. علایق شناختی، یکی از عناصر سه‌گانهٔ الگوهای جامعه‌شناختی را تشکیل می‌دهند

1. Paradigmatic Interests

2. Non-Paradigmatic Interests

جدول شماره ۱. علایق انسانی در دانش جامعه‌شناسی

انواع علایق	ابعاد	معرف‌ها
علایق فنی-ابزاری	حفظ نظم و کنترل	کنترل و نظارت فنی؛ نظم اجتماعی؛ روابط، کارکردها و قوانین درونی نظام‌ها؛ تعادل و خودسامانی نظام‌ها؛ روابط بین نظام و محیط
	پیش‌بینی	پیش‌بینی؛ آینده‌نگری؛ برنامه‌ریزی
	قانون	عدم توجه به اراده فردی؛ توجه به همبودی‌ها؛ توجه به همبستگی‌ها؛ عدم توجه به ارزش‌های فرهنگی
علایق تفهیمی-ارتباطی	سودمندی	کارایی؛ بهره‌وری؛ اثربخشی؛ توانایی
	فهم پدیدارهای مکانی و زمانی	درک و فهم انسان و جامعه؛ فهم ویژگی‌های تاریخی جامعه؛ درک حال از طریق درک گذشته؛ شناخت معانی و مضامین پنهان در پس لایه‌های متعدد تاریخی و اجتماعی؛ درک ویژگی بین‌الادھانی بودن جامعه و تعامل انسانی؛ فهم همدلانه آسیب‌ها و بزھکاری‌ها
	پذیرفتن تفاوت‌های فرهنگی	نقش و کاربرد ارتباطی زبان؛ فهم متقابل؛ فهم جوامع دیگر جهت تعامل؛ گسترش گفت‌وگوهای عقلانی؛ مطالعات ارتباطی در بین گروه‌های جنسیتی، نسلی، قومی؛ زبانی و دینی متفاوت؛ مطالعه کنش متقابل نمادین؛ شناخت خوداندیشانه و مبتنی بر خودفهمی و تفاهم متقابل
	فهم اهداف (ارزش‌های فرهنگی) و وسایل رسیدن به آن	تأویل معنایی و زبان‌شناختی متون مقدس و ادبی؛ تجلیات دینی و ساختارهای معنا؛ فهم مناسک و شعایر دینی؛ فهم هنجارها و ارزش‌های اجتماعی؛ فهم تأویلی از ارزش‌های فرهنگی؛ نشانه‌ها، نمادها و ایماژها؛ بررسی ابزارهای به کار رفته جهت رسیدن به ارزش‌ها
علایق رهایی‌بخش-انتقادی	فهم سازوکار کنترل	فهم و نقد ایدئولوژی؛ فهم سازوکار نظام‌های انضباطی؛ فهم و نقد گسترش علایق فنی به عرصه سیاست و اخلاق؛ درک و نقد فرسایش حوزه عمومی و سیطره اشکال بوروکراتیک؛ درک و نقد رابطه قدرت و دانش
	ترسیم جامعه مطلوب و بری از سلطه	رهایی و آزادی نوع بشر؛ مطالعه جنبش‌های اجتماعی و منابع مقاومت جدید؛ مبارزه با تصمیم‌های بوروکراتیک؛ گسترش حوزه عمومی دموکراتیک؛ گسترش استقلال عمل و اراده آگاهانه و آزادانه مردم؛ بازاندیشی و قابلیت تأملی شناخت انسانی؛ خودآینی؛ مسئولیت و بلوغ؛ گسترش اجماع و توافق اخلاقی و عقلانی
	آشکار ساختن تورش‌های ارتباطی	توجه به اشکال ستم جنسیتی، طبقاتی، نژادی، ملی و قومی؛ نقد آسیب‌شناسی‌ها و هزینه‌های نوسازی؛ نقد شی‌وارگی، بت‌وارگی و کالایی شدن عرصه‌های زندگی انسانی؛ توجه به استعمار قلمروهای مستقل و خلاق زندگی در برابر تهاجم نظامی اجتماعی و رسانه‌های پول و قدرت

و بنابراین می‌توان آن‌ها را علایق الگویی نامید. علایق الگویی در زیست - جهان علم شکل پیدا می‌کنند و در فقدان آن‌ها پاره‌ای از علایق غیرالگویی که ناشی از تسلط نظام‌های اجتماعی بر زیست - جهان علم می‌باشند سر بر می‌آورند. هنجارهای مربوط به یک الگو در فرایند جامعه‌پذیری درونی شده، وجدان علمی دانشمندان را شکل می‌دهند و نهادینه شدن

و درونی شدن آن‌ها به تولید دانش و توسعه علمی می‌انجامد. ارزش‌ها و هنجارهای رایج در اجتماع علمی سمت‌وسو و شیوه‌های فعالیت‌های علمی را تعیین و اعتبار و روایی آن‌ها را تضمین می‌کنند. در جامعه‌شناسی علم مرتونی، هاگسترومی و کوهنی، هنجارهای علم توسط فضای اجتماعی خود علم تعیین می‌شود و تأثیرپذیری علم از هنجارهای اجتماعی وسیع‌تر یک نوع انحراف و از دست رفتن استقلال علم، و بنابراین مقوله‌ای غیرالگویی، محسوب می‌شود؛ این مفهوم از الگو بیشتر برای توضیح و تبیین علایق تجربی - تحلیلی و تاریخی - ارتباطی سازگاری دارد. در این مقاله، با الهام‌پذیری از نوع‌بندی جامعه‌شناسی توسط بوروی (۱۳۸۶)، مفهوم وسیع‌تری از الگو ارائه می‌شود که علاوه بر دو الگوی رایج در جامعه‌شناسی حرفه‌ای^۱، الگوی رهایی‌بخش را نیز دربر می‌گیرد که در شکل جامعه‌شناسی انتقادی^۲، به چالش با جامعه‌شناسی حرفه‌ای به دلیل بی‌توجهی آن نسبت به برخی از ارزش‌های عام می‌پردازد و در شکل جامعه‌شناسی حوزه عمومی/مردمدار^۳، خواهان ارتباط دانش جامعه‌شناسی با ارزش‌های مردم در جهت رهانیدن آنان از شرایط بحران ارتباطی است. بدین ترتیب ما هنجارهای غیرالگویی را تنها در ارتباط با تبعیت کارگزاران علوم اجتماعی از انگیزه‌های سازمانی از قبیل ارتقای شغلی و افزایش دستمزد در نظر می‌گیریم. به نظر ما حتی دانش ابزاری و فنی نیز که ممکن است خود را در خدمت مهندسی اجتماعی قرار دهد دارای فضای هنجاری غیر بوروکراتیک است و دانشمندان پیشرو و تأثیرگذار در این دانش نیز اغلب دارای انگیزه‌های غیرفردگرایانه می‌باشند و به ارزش‌هایی چون توسعه، نظم، بهبود سازمانی، کارایی و همبستگی علاقه دارند. هاگستروم (۱۹۷۵) و گلدگار (۱۹۹۵) از اخلاقیات مبتنی بر عمل مبادله‌ای و هدیه دادن در فرهنگ علمی سخن می‌گویند. این عمل مبادله‌ای عبارت است از مبادله اطلاعات برای شناسایی. در این دیدگاه علم به وسیله شبکه مبادلات فرهنگی هدیه - مبادله حفظ می‌شود. به‌ویژه هاگستروم در اثر خود نشان می‌دهد که چگونه با کاهش تأثیر محرک‌های درونی مربوط به علم، هنجارهای مربوط به جست‌وجوی موقعیت‌های سازمانی (از قبیل سمت و پول) اولویت پیدا می‌کنند.

1. Professional sociology
3. Public sociology

2. Critical sociology
4. Gift-Based

روش‌شناسی

هدف ما ارزیابی کیفیت الگویی آثار جامعه‌شناسی ایران است. منظور ما از الگوهای جامعه‌شناسی، توجه متوازن به مؤلفه‌های سه‌گانه مبانی نظری، روش‌شناسی و علایق انسانی در الگوهای تجربی-تحلیلی، تاویلی-تاریخی و انتقادی است. برای به دست دادن یک نقشه شناختی به منظور شناخت ابعاد سه‌گانه الگوها می‌باید در هر بعد، معرف‌های مربوط به آن را نیز به تفکیک بیان کرد (جدول شماره ۲). هدف این نقشه‌شناختی، ارائه رهنمودهایی است که از طریق آن بتوان محتوای کمی و کیفی آثار جامعه‌شناسی را تحلیل و سرانجام کیفیت الگویی آن‌ها را تعیین کرد.

در این مقاله بر مبنای رویکرد هرمنوتیک انتقادی، مؤلفه‌های سه‌گانه یا ابعاد نظری، روشی و علاقه‌ای هر اثر جامعه‌شناختی از یک سو با در نظر داشتن کلیت هر اثر، و از سوی دیگر به صورت تفکیکی و به ترتیب با توجه به چارچوب نظری، روش‌شناسی و تجزیه و تحلیل یافته‌ها و بالأخره توجه به طرح مسئله و اهمیت مطالعه بیان شده در هر اثر مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. بدین ترتیب براساس دیالکتیک جزء و کل سعی می‌شود با در نظر داشتن سؤالات پژوهش، فهمی در مورد کلیت مقاله و عناصر آن به دست آورده شود. برای انتقاد از محتوای مقالات از نقد درونی استفاده شده است که با توجه به اهداف و ویژگی‌های درونی الگوها و انسجام بین آن‌ها صورت می‌گیرد: «به فرایند مواجه کردن یک پدیده با واقعیت‌اش که در تقابل با هدف‌اش قرار دارد نقد درونی گفته می‌شود. نقد درونی جوهره نظریه انتقادی است» (شیرت، ۱۳۸۷: ۲۸۰). بدین ترتیب با استناد به وضعیت مفروض کیفیت الگویی، آثار موجود مورد انتقاد قرار می‌گیرند. در وضعیت مفروض کیفیت الگویی، باید میان سه مؤلفه الگویی اثر (مبانی نظری، روش‌شناسی و علاقه) هماهنگی و سازگاری وجود داشته باشد و برای مثال چنانچه مبانی نظری یک اثر، تفسیری است روش‌شناسی و علاقه انسانی موجود در آن نیز با این الگو سازگار باشد. با توجه به امکان ترکیب‌های الگویی، کیفیت آثار دارای رویکردهای الگویی تألیفی نیز با مقایسه آن‌ها با سرمشق‌های رایج برای مثال الگوی تفهم تبیینی و بر یا الگوی هرمنوتیک انتقادی هابرماس سنجیده می‌شود.

به منظور بررسی آثار جامعه‌شناختی در فضای علمی ایران، مقالات «مجله جامعه‌شناسی ایران»^۱ به عنوان موارد مطالعاتی برگزیده شدند. این مجله را به دلیل گستردگی دامنه فعالیت آن و

۱. تا قبل از ۱۳۸۱ این نشریه تحت عنوان «نامه انجمن جامعه‌شناسی» چاپ می‌شد. در طول این زمان

جدول شماره ۲. مبانی نظری، روش و علاقه در الگوهای سه‌گانه

انواع الگوها	ابعاد	اصول و قواعد (معرف‌ها)	صاحب‌نظران و مکاتب
الگوی تجربی-تحلیلی	نظریه	۱. پدیدارگرایی و بی‌نیازی از هر نوع تفکر غیر تجربی ۲. وحدت روش ۳. جدایی واقعیت از ارزش	پوزیتیویسم فرانسوی (کنت، دورکیم)، پوزیتیویسم آمریکایی (لازار سفیلد...)
	روش	۱. مدل استقرایی ۲. مدل فرضی-استنتاجی ۳. کاربرد روش‌های کمی و آماری ۴. توجه به روابط علی معلولی	
	علایق	۱. تلاش برای حفظ نظم و کنترل ۲. تلاش برای پیش‌بینی ۳. تلاش برای رسیدن به قانون ۴. کاربردی و سودمند بودن نتایج	
الگوی هرمنوتیکی-تاریخی	نظریه	۱. میان‌ذهنی بودن جهان انسانی ۲. تفاوت روش علوم انسانی و علوم طبیعی ۳. عدم جدایی واقعیت و ارزش	دیلتای، وبر، شووتس، وینچ، گادامر، برگر، لاکمن
	روش	۱. روش تفسیری و پدیدارشناسی ۲. روش تفهیمی و تاریخی ۳. روش‌های هرمنوتیکی ۴. مدل غیرخطی و دور هرمنوتیکی به جای مدل خطی	
	علاقه	۱. فهم پدیدارهای مکانی و زمانی ۲. پذیرفتن تفاوت‌های فرهنگی ۳. تلاش برای فهم اهداف و وسایل رسیدن به آن	
الگوی رهایی‌بخش	نظریه	۱. بررسی روابط اجتماعی آغشته به زر و زور ۲. واقعیت به مثابه امر برساخته ۳. عدم جدایی واقعیت و ارزش	نظریه انتقادی، پساساختارگرایی، فمینیسم و مطالعات فرهنگی
	روش	۱. تحلیل گفتمان ۲. روش دیالکتیکی ۳. توجه به وحدت روش‌های تعمیمی و تفهیمی ۴. جهت‌گیری هنجاری	
	علاقه	۱. تلاش برای فهم سازوکار کنترل ۲. تلاش برای نیل به شرایط آرمانی بیان و جامعه‌بری از سلطه ۳. تلاش برای آشکار ساختن ارتباطات تحریف‌شده	

→ شش مجلد از آن منتشر شد. از سال ۱۳۸۱ این نشریه به «مجله جامعه‌شناسی ایران» تغییر یافت و با سبک و ساختاری جدید و متفاوت با گذشته ولی در همان راستا استمرار یافت. این مجله از اواسط سال ۱۳۸۱ موفق به دریافت امتیاز علمی-پژوهشی از سوی وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری شده است (میرزایی و دیگران ۱۳۸۵).

چاپ مقالات داوری شده جامعه‌شناسان برجسته ایرانی می‌توان منبع خوبی برای آگاهی از وضعیت جامعه‌شناسی ایران محسوب کرد. فعالیت اصلی این مجله از سال ۱۳۸۰ به این طرف بوده است، یعنی زمانی که علاوه بر الگوی تجربی-تحلیلی، آثار مهم الگوهای تفسیری و انتقادی نیز مورد توجه قرار گرفته و در این زمینه برنامه‌های آموزشی و پژوهشی شکل گرفته‌اند و علی‌الاصول و با توجه به گسترش این الگوهای سه‌گانه می‌توان انتظار چاپ مقالاتی در زمینه‌های مزبور را نیز در این مجله داشت. با وجود این، مجله جامعه‌شناسی ایران تنها به عنوان مورد مطالعه برگزیده شده است و با توجه به تأسیس مجلات تخصصی متعدد در سال‌های اخیر، که برخی از آن‌ها به‌طور خاص‌تر به چاپ مقالات با گرایش‌های تفسیری و انتقادی می‌پردازند، نمی‌توان این انتخاب را یک نمونه‌گیری گویا محسوب کرد. مقالات مورد بررسی در این پژوهش، مقالات چاپ شده در ۱۶ شماره مجله جامعه‌شناسی ایران از اوایل سال ۱۳۸۱ تا اواخر ۱۳۸۵ می‌باشند که ۱۱۲ مقاله را شامل می‌شدند. از این تعداد ۸ مورد ترجمه، ۱ مورد یادمان، ۶ مورد نقد و ۱۱ مورد مقالات مروری هستند. که با کنار گذاشتن آن‌ها، نمونه‌های مورد بررسی به ۸۶ مقاله علمی-پژوهشی کاهش یافتند.

برای مستند کردن یافته‌های این مطالعه، گاه به مقالات مزبور ارجاع داده می‌شود. این ارجاعات جزء داده‌ها، و نه منابع، محسوب می‌شوند و آدرس آن‌ها در مجله، جهت سهولت کار و اختصار، با یک عدد چند رقمی مشخص شده است که به ترتیب (از سمت چپ به راست) دو رقم اول، سال چاپ مجله مورد مراجعه؛ رقم‌های سوم و چهارم، شماره مجله در سال مزبور و شماره مقاله در مجله (براساس ترتیب مندرج در فهرست مقالات) و سرانجام و در صورت نیاز ارقام بعدی شماره صفحه مراجعه شده می‌باشند.

یافته‌های پژوهش

از ۸۶ مقاله علمی-پژوهشی بررسی شده ۵۹ مورد در حیطه علوم تجربی-تحلیلی، ۲۵ مورد در قلمرو دانش تساویلی-تاریخی و ۲ مورد در حوزه دانش رهایی‌بخش است (جدول شماره ۳). بدین ترتیب علایق تجربی-تحلیلی بر فضای فرهنگی مقالات سیطره دارد و حضور مقالات دارای علایق رهایی‌بخش در مجله انجمن جامعه‌شناسی کم‌رنگ است.

جدول شماره ۳. الگوهای شناختی مقالات

انواع الگوها	فراوانی	درصد
تجربی-تحلیلی	۵۹	۶۹
هرمنوتیکی-تاریخی	۲۵	۲۹
رهایی‌بخش	۲	۲
کل	۸۶	۱۰۰

الگوی تجربی-تحلیلی: مؤلفه مبانی نظری در الگوی تجربی و تحلیلی به سه بعد پدیدارگرایی، وحدت روش و جدایی واقعیت و ارزش تفکیک شده است. ۴۷ درصد از مقالات مربوط به الگوی تجربی و تحلیلی بر مبنای «پدیدارگرایی» به طور کلی خود را بسی‌نیاز از هر نوع تفکر غیرتجربی و پرداختن به مقولات فلسفی، دینی، فرهنگی و اخلاقی می‌دانند ولی ۵۳ درصد دیگر، تفکرات غیرتجربی را دخیل دانسته‌اند (نگاه کنید* به: ۳، ۲، ۱-۴-۸۱؛ ۳، ۲، ۱-۴-۸۳؛ ۳، ۱-۱-۸۴؛ ۴، ۳، ۱-۲-۸۵). ۸۶ درصد از مقالات مزبور به «وحدت روش» اعتقاد دارند و در این چارچوب نظری به تبیین‌های علی می‌پردازند ولی ۱۴ درصد دیگر با وجود این‌که در ارزیابی کلی در این الگو قرار می‌گیرند ولی به تفاوت روش علوم انسانی و علوم طبیعی توجه کرده‌اند. ۸۵ درصد از این مقالات با تفکیک ذهن از عین و تلقی واقعیت به عنوان امری بیرونی و قابل حصول توسط روش‌های علمی مقوله «جدایی ارزش و واقعیت» را رعایت کرده‌اند ولی ۱۵ درصد دیگر مقالات قائل به «جدایی ارزش و واقعیت» نبوده‌اند (نک به: ۴-۳-۸۱؛ ۲-۳-۸۵؛ ۴-۴-۸۴). بدین ترتیب در مؤلفه اول (مبانی نظری)، دو اصل «وحدت روش» و «جدایی ارزش از واقعیت» بیشتر از اصل «پدیدارگرایی» رعایت شده‌اند و پذیرش اصل پدیدارگرایی نسبت به دو اصل دیگر در سطح کمتری قرار دارد (جدول شماره ۴). دلیل کاربرد کمتر این اصل، که بر حواس و بی‌نیازی از تفکرات غیرتجربی تأکید دارد، از طرفی به خاطر نقدهای برآمده از درون این الگو و از طرف دیگر، تأثیرپذیری از گسترش تدریجی الگوهای تفهیمی و انتقادی است.

* شیوه ارجاع به مقالات مورد مراجعه در پاراگراف آخر بخش روش‌شناسی این مقاله توضیح داده شده است.

جدول شماره ۴. مؤلفه‌ها و معرف‌های الگوی تجربی - تحلیلی

معرف‌ها سال‌ها	مبانی نظری			روش‌شناسی				علاقه فنی یا تکنیکی		
	پدیدارگرایی	وحدت‌روش	جدایی واقعیت و ارزش	استقرایی	فرضی استنتاجی	کمیت‌گرایی معلولی	علی	نظم و کنترل	پیش‌بینی قانون	سودمندی و کاربرد
۱۳۸۱ n=۱۷	۹	۱۴	۱۲	۶	۱۰	۱۷	۱۲	۵	۲	۲
۱۳۸۳ n=۱۱	۳	۱۰	۱۰	۲	۸	۱۱	۹	۰	۴	۲
۱۳۸۴ n=۱۹	۸	۱۷	۱۸	۳	۱۳	۱۶	۱۴	۶	۳	۲
۱۳۸۵ n=۱۲	۸	۱۰	۱۰	۴	۸	۱۰	۱۰	۱	۵	۲
کل ۵۹ %۱۰۰	۲۸ %۴۷	۵۱ %۸۶	۵۰ %۸۵	۱۵ %۲۵	۳۹ %۶۶	۵۴ %۹۱	۴۴ %۷۴	۱۲ %۲۰	۱۴ %۲۴	۸ %۱۳

درصد هر ستون جدول بر مبنای ۱۰۰ است.

تحلیل محتوای کیفی مقالات دارای الگوی تجربی و تحلیلی نشان می‌دهد که بسیاری از آن‌ها چندین رویکرد نظری را بدون این‌که به گونه‌ای مناسب با یکدیگر تلفیق شده باشند به‌عنوان مبانی نظری خود معرفی می‌کنند. اغلب پژوهشگران با تلقی واقعیت به مثابه امری داده شده، بیرونی و پیچیده، سعی می‌کنند آن را به سه سطح کلان، میانی و خرد تقسیم کنند و سپس برای هر سطح واقعیت، متفکران متعددی را پیدا می‌کنند و آن‌ها را در کنار هم قرار می‌دهند تا مدل تلفیقی بسازند. تفاوت‌های الگویی این متفکرین به لحاظ معرفت‌شناسی و روش‌شناسی مورد توجه قرار نمی‌گیرد و برای دستیابی به تلفیقی مناسب تلاش نمی‌شود. بدین‌سان گاه در کنار هم قرار دادن دیدگاه‌های نظری ناهمگون و عدم برقراری ارتباط منطقی بین آن‌ها، مقالات را از انسجام الگویی دور می‌سازد.

-- در این مقاله از سه رهیافت ۱. جامعه‌شناسی نظری با تأکید بر آرای مارکس، دورکیم، وبر، پارسونز و هابرماس؛ ۲. تاریخی تی، اچ، مارشال و ۳. تجربی برایان. اس. ترنر استفاده شده است» (۸۳-۲-۱-۳۴).

-- این «پژوهش بر مبنای مدل ترکیبی ساخت یافته... از رویکردهای فردگرایانه و جمع‌گرایانه» [به طور همزمان] استفاده می‌کند» (۸۳-۳-۳-۶۹)*.

-- «مقاله حاضر ضمن توجه به برداشت‌های متفاوت از مفهوم انگیزش در مکاتب

* شماره‌ها به ترتیب نشانه صفحه، شماره مجله، و سال انتشار است.

جامعه‌شناسی و روان‌شناسی کوشیده است که با رویکردی التقاطی و با طراحی مدل تلفیقی که در پرتو نظریه‌های مطروحه تدوین شده است به... سنجش انگیزش به کار بپردازد» (۹-۱-۴-۸۳).

-- «ما برای دسته‌بندی تلفیقی از نظریات اندیشمندان کلاسیک (مارکس، وبر و دورکیم) به همراه نظریات جدید... استفاده کردیم» (۵۵-۲-۴-۸۱).

از نظر روش‌شناسی، ۲۵ درصد به مدل استقرایی و ۶۶ درصد به مدل فرضی-استنتاجی یعنی کاربرد یک مدل و نظریه موجود توجه داشته‌اند. بررسی مذکور نشان می‌دهد که رویکرد کمی به‌ویژه روش پیمایش به دقت در این تحقیقات رعایت می‌شود. آثار شاخصی در میان آنان وجود دارد که علاوه بر دقت کافی در فرایند عملیاتی کردن و رعایت اصول علی، از فرمول‌های آماری دقیقی چون تحلیل واریانس یک‌طرفه و دوطرفه، رگرسیون چند متغیری، تحلیل مسیر و تحلیل عاملی در ارزیابی فرضیات خود استفاده کرده‌اند (نگاه کنید به: ۴-۲-۲-۸۱؛ ۵، ۱-۲-۸۳-۴-۱؛ ۸۳-۴-۱؛ ۸۵-۴-۱).

برخی از مقالات مورد بررسی هرچند تلاش دارند که به آستانه دقت‌های روش‌شناختی نزدیک شوند اما به خوبی قادر به پیوند صورت‌های روش‌شناختی با محتوای مفهومی و نظری نمی‌باشند. در این گونه مقالات، تناسبی میان چارچوب نظری و بخش روش‌شناسی وجود ندارد. گاهی مشاهده می‌شود که بخش نظری مبتنی بر ساختارگرایی است و پژوهشگر علی‌الاصول باید با استفاده از روشی خلاقانه و تاریخی نحوه شکل‌گیری ساختار و پویایی‌های درونی آن را مطالعه کند، اما از طریق روش پیمایش که بیشتر مناسب سنجش نگرش است تا یک بررسی تساریخی-تطبیقی این کار را انجام می‌دهد. در مواردی چارچوب نظری بر ساخت‌گرایانه است^۱ اما محقق از طریق دستگاه قیاسی-استنتاجی به دنبال فرضیه‌سازی و مدل علی است.

از نظر علایق انسانی ۲۰ درصد از مقالات دارای الگوی تجربی-تحلیلی به دنبال نظم و کنترل هستند. برای مثال در برخی مقالات چنین آمده است:

-- «هدف این مقاله یافتن راهکارهای عملی در فرایند فرهنگ‌سازی، از طریق کمک به کاهش تضادها و تنش‌ها و افزایش همسازی و همراهی‌ها میان... است» (۱۳۱-۶-۴-۸۱).

-- «هدف این مقاله بررسی نقش حرفه پزشکی در نظم‌دهندگی به جامعه است» (۴۶-۲-۲-۸۴).

1. Constructivism

۲۴ درصد دنبال پیش‌بینی و ۱۳ درصد دنبال قانون هستند. برای مثال در مقاله‌ای چنین آمده است:

«هدف این مقاله توصیف و تحلیل جامعه‌شناختی مشارکت مدنی زنان در جهت شناخت سهم هریک از عوامل در تبیین و پیش‌بینی میزان ارتقای آن در ایران است» (۶۱-۳-۲-۸۴).
۴۴ درصد دنبال سودمندی و کاربرد می‌باشند. تمام مقالاتی که در جهت بهبود و افزایش سطح زندگی مردم بوده‌اند و همچنین مبادرت به ارائه پیشنهادها و راهکارهایی در این جهت نموده‌اند دارای این علاقه محسوب می‌شوند (۱، ۵، ۷-۴-۸۱، ۵، ۲-۱-۸۴، ۳-۲-۸۴).
«هدف دستیابی به عللی است... که نتایج آن بتواند به نوبه خود در ارائه راهکارهای سودمندی در جهت گسترش... مورد استفاده قرار گیرد» (۱۰۲-۴-۲-۸۵).
«هدف اصلی... ارائه پیشنهاداتی برای بهبود تعاملات اساتید و دانشجویان می‌باشد» (۷: ۱: ۸۵).

«هدف آن بوده است که با مطالعه این چهار هویت (آذری، کردی،...) تبیین نظری مفهوم بازارهای قومی به صورت کاربردی انجام بگیرد» (۱۲۷-۵-۱-۸۵).
«شناخت عوامل مؤثر در ایجاد و گسترش فقر از آن جهت ضروری و حائز اهمیت است که بر مبنای این شناخت برنامه‌ریزان اقتصادی-اجتماعی می‌توانند سیاست‌های مناسب جهت مبارزه با فقر و نابرابری را طراحی و اجرا نمایند» (۳۳-۲-۴-۸۳).
بدین ترتیب با آن‌که ۲۰ درصد دنبال نظم و کنترل بوده‌اند اما اغلب این موضوع را بر اساس رویکردی انتزاعی مطرح کرده‌اند که بیشتر برای سیستم‌های بسیار تخصصی و بسیار تفکیک یافته مناسب است. در باب کاربرد و سودمندی، ۴۴ درصد مقالات این هدف را برای خود قائل بوده‌اند و در نهایت پیشنهادهایی را برای سازمان مربوطه ارائه داده‌اند. اما در این میان ما با پیشنهادهایی چندان مؤثری جهت افزایش بازدهی و اثربخشی سازمان‌های ایرانی برخورد نمی‌کنیم. مقالات مذکور در زمینه پاسخ‌گویی به علاقه‌الگوی تحلیلی-تجربی یعنی «مهندسی اجتماعی» نقش چندان مؤثری ایفا نکرده‌اند. آن‌ها راهکار دقیقی برای افزایش بهره‌وری در کشاورزی، صنعت، آموزش و... ارائه نداده‌اند. اغلب راهکارهای ارائه شده خیلی کلی و غیرواقع‌بینانه هستند و برای مثال، به شرایط اجتماعی، ریشه‌های قومی و فرهنگی و یا روابط درون‌گروهی نیروی انسانی موجود در شرکت‌ها و سازمان‌ها نمی‌پردازند تا از این طریق بتوان انگیزه‌های افراد را، ولو به گونه‌ای تبیینی و غیرتفهیمی، در راستای تحقق اهداف سازمانی شناسایی کرد.
هدف الگوی تجربی-تحلیلی تولید بیشتر، بقای کارآمدتر، کنترل بیشتر طبیعت و روی آوردن به برنامه‌های رفاهی و سیاست اجتماعی با رعایت الزامات «روش‌شناسی عینی» است.

در این روش‌شناسی تصور بر این است که واقعیت امری بیرونی و قانونمند است که می‌توان از طریق تکنیک‌ها و روش‌های دقیق علمی به آن دست یافت و براساس آن تبیین و پیش‌بینی کرد. بررسی موضوعی مقالات الگوی تجربی - تحلیلی به ترتیب فراوانی، علاقه پژوهشگران ایرانی به موضوعاتی چون اشتغال، رضایت و اخلاق سازمانی؛ رسانه و ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی؛ خانواده و آسیب‌های اجتماعی؛ هویت‌های اجتماعی و فرهنگی؛ اعتماد، روابط و سرمایه اجتماعی؛ توسعه روستایی؛ تغییرات اجتماعی؛ و دموکراسی و مشارکت را نشان می‌دهد (جدول ۵). در این میان موضوعاتی چون اشتغال، آسیب‌های اجتماعی، نظم اجتماعی، سرمایه اجتماعی بیشتر با روش‌های بررسی تجربی سازگاری دارند در حالی که مقولاتی چون هویت، تعاملات و ارزش‌های فرهنگی بیشتر متناسب با علایق عملی و روش‌های مطالعه هرمنوتیکی - تاریخی می‌باشند. برخی از نویسندگان معانی و مقولات فرهنگی را با الگوی تجربی - تحلیلی پیوند می‌دهند، در حالی که ابزار نظری و روشی الگوی هرمنوتیکی - تاریخی مناسب‌تری برای پاسخ‌گویی به علایق تفهیمی دارند.

جدول شماره ۵. علایق موضوعی مقالات الگوی تجربی - تحلیلی

تعداد مقاله	علایق موضوعی
۸	اشتغال، رضایت و اخلاق سازمانی
۸	رسانه و ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی
۷	خانواده و آسیب‌های اجتماعی
۶	هویت‌های اجتماعی و فرهنگی
۶	سرمایه اجتماعی، اعتماد و روابط اجتماعی
۵	توسعه روستایی
۵	تغییرات اجتماعی
۵	دموکراسی و مشارکت
۴	نظم اجتماعی
۳	علم و تولید دانش
۲	شهروندی

الگوی هرمنوتیکی - تاریخی: ۲۵ مورد یعنی ۲۹ درصد فضای کلی مقالات مورد بررسی در الگوی هرمنوتیکی - تاریخی قرار می‌گیرند. ۶۸ درصد از این مقالات برای مثال با انتخاب موضوع و یا طرح مسئله‌ای مرتبط با مقوله گفت‌وگو، مؤلفه «میان‌ذهنی بودن» را رعایت کرده‌اند. ۳۲ درصد دیگر قائل به بیرونی بودن امر واقع بودند. در مورد اول با این‌که موضوع مطالعه امری بین‌الذهنی است اما چارچوب نظری آن و یا شیوه تجزیه و تحلیل آن عینی‌گرایانه است. ۶۴ درصد مؤلفه

«تفاوت روش علوم انسانی و علوم طبیعی» را رعایت کرده‌اند. در واقع مقالاتی که علاوه بر چارچوب نظری در بخش روش‌شناسی و بررسی یافته‌های تجربی تمایز تبیین علی و تبیین تفسیری را رعایت کرده و روش کیفی مناسب با آن را اتخاذ کرده‌اند در قلمرو این مؤلفه قرار می‌گیرند (نگاه کنید به: ۱-۱-۸۳؛ ۲-۱-۸۵؛ ۲-۲-۸۵). حدود ۳۶ درصد دیگر این مؤلفه را رعایت نکرده‌اند یعنی با داشتن چارچوب نظری تفهیمی در بخش روش‌شناسی و تجزیه و تحلیل به دنبال تبیین علی و ملزومات آن بوده‌اند (نگاه کنید به: ۴-۴-۸۵؛ ۳-۴-۸۵). حدود ۵۲ درصد مؤلفه «عدم جدایی ارزش و واقعیت» را رعایت کرده‌اند و در واقع موضوع مورد مطالعه را در ارتباط با فضای فرهنگی و ارزش‌های آن جامعه در نظر گرفته‌اند (نگاه کنید به: ۲-۱-۸۵؛ ۴-۱-۸۵). حدود ۴۸ درصد واقعیت را جدای از ارزش‌ها تلقی نموده‌اند (جدول ۶). نویسندگان این‌گونه مقالات مانند طرفداران الگوی تجربی-تحلیلی بر این باورند که واقعیت‌های قانونمند و تابع نظم علی بر فراز تمام تمایزات فرهنگی وجود دارند و پژوهشگران می‌توانند آن‌ها را از طریق دقت‌های روش‌شناختی به دست آورند.

جدول شماره ۶. مؤلفه‌ها و معرف‌های الگوی هرمنوتیکی-تاریخی

معرف‌ها سال‌ها	مبانی نظری			روش‌شناسی				علاقه فنی یا تکنیکی		
	میان‌ذهنی بودن	تفاوت روش علوم	عدم جدایی واقعیت و ارزش	پدیدارشناسی	تفهیمی	هرمنوتیکی و تاریخی	مدل غیرخطی	فهم پدیده‌ها	تفاوت‌های فرهنگی	اهداف
۱۳۸۱ n=۴	۳	۲	۲	۱	۱	-	۲	۴	۱	۲
۱۳۸۳ n=۱۰	۸	۷	۶	۲	۳	۱	۸	۱۰	۸	۶
۱۳۸۴ n=۲	۲	۱	۱	۱	-	-	۲	۲	۱	۱
۱۳۸۵ n=۹	۴	۶	۴		۴	۱	۵	۷	۵	۳
کل n=۹	۱۷ %۶۸	۱۶ %۶۴	۱۳ %۵۲	۴ %۱۶	۸ %۳۲	۲ %۸	۱۷ %۶۸	۲۳ %۹۲	۱۵ %۶۰	۱۲ %۴۸

درصد هر ستون جداگانه بر مبنای ۱۰۰ است.

۱۶ درصد مقالات تفسیری روش پدیدارشناسی، ۳۲ درصد روش تفهیمی-تاریخی و ۸ درصد روش هرمنوتیکی را برگزیده‌اند که مجموعاً ۵۶ درصد کل مقالات را تشکیل می‌دهند. بدین ترتیب روش ۴۴ درصد از این مقالات غیرتفسیری و پیمایشی است و به تبیین علی پرداخته‌اند. در این مقالات سهم تفسیر و تبیین و جایگاه آن‌ها به صورت متمایز تعیین نشده است. ۶۸ درصد از این مقالات به دلیل کاربرد دور هرمنوتیکی، ساختن سنخ‌شناسی‌ها و

شاخص‌های کیفی و رفت‌وبرگشت مستمر بین مراحل گوناگون پژوهش بر یک مدل غیرخطی بنا شده‌اند. ۳۲ درصد دیگر از این دسته مقالات نیز یک مدل خطی از پژوهش را پی گرفته‌اند و از طرح مسئله شروع و با چارچوب خاصی به فرضیه‌سازی، متغیرهای مستقل و وابسته، عملیاتی کردن، تعیین روایی و پایایی، آزمون فرضیات... و در نهایت به نتیجه‌گیری و در صورت لزوم ارائه پیشنهادت رسیده‌اند. در این مقالات دور هرمنوتیکی و رفت‌وبرگشت‌های تفسیری که جزو سرشت این الگو می‌باشند دیده نمی‌شود.

از نظر علایق انسانی ۹۲ درصد مقالات در الگوی تفسیری به دنبال فهم پدیدارها هستند. برای مثال «مقاله حاضر به دنبال روشن ساختن تفسیر، معنا و اهمیت رفتار مهاجرتی نخبگان جوان است» (۴۱-۲-۲-۸۵). هدف این مقاله بررسی وضعیت گفت‌وگوها در رشته جامعه‌شناسی در ایران است» (۵-۱-۱-۸۳).

در برخی مقالات تفسیری نیز علاقه پژوهش به روشنی ذکر نشده است ولی علاقه به فهم معنای پدیدارها را می‌توان استنباط کرد (۵-۱-۸۳). حدود ۸ درصد از مقالات تفسیری به جای فهم به دنبال سودمندی و کاربرد هستند در حالی که سودمندی و کاربرد تنها پس از حصول فهم از جامعه مورد مطالعه می‌تواند با الگوی هرمنوتیکی و تاریخی ارتباط پیدا کند. علی‌رغم ادعای محققین، ما به غیر از فهم دانش پیش‌الگویی در جامعه‌شناسی ایران، عرفی شدن در ایران، ایدئولوژی ملی‌گرایی و یکی دو مورد دیگر متوجه فهم پدیده دیگری در مقالات مورد بررسی نشدیم. ۶۰ درصد از این مقالات به تفاوت‌های فرهنگی توجه داشته‌اند و به جای تعمیم در پی فهم عمیق پدیده‌های فرهنگی برآمده‌اند.

«این مقاله تلاش دارد... به مدلی رهنمون گردد که انطباق بیشتری با شرایط (فرهنگی ایران) داشته باشد» (۳۵-۲-۱-۸۴).

در مواردی نیز صراحتاً به تفاوت‌های فرهنگی اشاره نشده است و مقاله تلویحاً به دنبال چنین موضوعی بوده است. برای مثال در یک مقاله فهم تفاوت فرهنگی حاکم بر منطقه و پیدا کردن عنصری محلی برای پی‌گیری بحث سرمایه اجتماعی مورد توجه قرار می‌گیرد (نگاه کنید به: ۳-۴-۸۳).

در مورد فهم اهداف و وسایل متناسب با آن، ۴۸ درصد به این مقوله توجه داشته و ۵۲ درصد توجه نداشته‌اند. منظور از اهداف، اهداف موجود در ارزش‌ها، ایدئولوژی‌ها و یا مکاتب فکری است. الگوی تجربی - تحلیلی ارزش‌ها را غیر قابل مطالعه می‌داند و آن را در مقوله پیش‌دآوری و

یا متافیزیک قرار می‌دهد اما الگوی هرمنوتیکی - تاریخی فهم اهداف نهفته در پس ارزش‌ها را هدف خود می‌داند. وبر و دیگر تفسیرگرایان در مورد ارزش‌ها، داوری نمی‌کنند اما فهم اهداف و وسایل متناسب برای رسیدن به آن اهداف را غایت دانش تفسیری می‌دانستند. با این‌که تعداد کمی از مقالات در حیطه علوم هرمنوتیکی - تاریخی هستند، اما نصف همین موارد اندک نیز درگیر بحث‌های روش‌شناسی هستند. گویا هدف این مقالات فهم بیشتر و گشودن افق‌های ناشناخته جامعه ایرانی نیست و بیشتر می‌خواهند تا از طریق مفاهیم عام و کلی، انسجام و سازگاری منطقی بیشتری را برای نوشته‌های خود تأمین کنند. مفاهیم عام برای فهم فرهنگ‌ها و معانی متفاوت در یک جامعه کارایی چندانی ندارند زیرا از طریق بهنجارسازی موقعیت‌های خاص ما را از جریان زنده حیات اجتماعی دور می‌سازند و به سمت انتزاع‌اندیشی پیش می‌برند. بررسی موضوعی مقالات الگوی تفهیمی و تاریخی به ترتیب فراوانی، علاقه پژوهشگران ایرانی به موضوعاتی چون سیاسی و انقلاب؛ تغییرات اجتماعی؛ دین؛ گفت‌وگو؛ هویت‌های اجتماعی و فرهنگی؛ و آسیب‌های اجتماعی را نشان می‌دهد که گاه با کاربرد روش‌های پیمایشی همراه بوده است (جدول ۷).

جدول شماره ۷. علایق موضوعی مقالات الگوی تفهیمی - تاریخی

علاقه موضوعی	تعداد مقاله	روش‌شناسی
سیاسی و انقلاب	۶	اسنادی - تاریخی
تغییرات	۵	اسنادی - تاریخی
دین	۵	پیمایش، پدیدارشناسی
گفت‌وگو	۴	تفسیری
هویت	۲	پیمایش، تفهیمی (استفاده از نوع آرمانی)
آسیب‌های اجتماعی	۱	اسنادی
سایز	۲	پیمایش، تفهیمی

الگوی رهایی‌بخش: در این زمینه دو مقاله (۳- ۱- ۸۳؛ ۲- ۴- ۸۴) وجود دارد. مقاله اول به بحث تکوین حوزه عمومی و گفت‌وگوی عقلانی در مورد چند تشکل دانشجویی و مقاله دوم به چالش‌های بازتولید هژمونی از طریق گفتمان مدرسه می‌پردازند. در بخش مبانی هر دو روابط را آغشته به زر و زور می‌دانند. در مقاله اول آمده است:

«...در نتیجه تحقیق حضور قدرت منتشر و نامحسوس است» (۸۶- ۳- ۱- ۸۳).

مقاله دوم نیز گفتمان پرورشی را متأثر از قدرت می‌داند. هر دو مقاله، واقعیت (حوزه عمومی و گفتمان مدرسه) را به عنوان امری برساخته و وابسته به قدرت می‌دانند و نه امری

طبیعی. روش تحقیق مقاله اول تحلیل محتوی کیفی و مقاله دوم تحلیل گفتمان است. هردو مقاله سعی دارند سازوکار کنترل را توضیح دهند. اولی نشان می‌دهد که وابستگی تشکل‌ها به احزاب سیاسی چگونه فضای نقد را آشفته می‌سازد و دومی نیز نشان می‌دهد که قدرت چگونه از طریق دیوارنوشته‌ها، رویه‌ها و کردارهای گفتمانی و مواد درسی سعی در برقراری نظم و مشروع جلوه دادن خود دارد. در نهایت هردو مقاله می‌کوشند که روابط تحریف شده را آشکار کنند. اولی بیان می‌دارد که چگونه وابستگی سیاسی و وابستگی به یک طبقه خاص ارتباطات دموکراتیک را تحریف می‌کنند. دومی سعی دارد «... برخی عوامل عدم ارتباط شفاف و تحریف‌نشده میان مدارس و مخاطبان آن را...» (۵۵-۲-۴-۸۴) پیدا کند. به نظر می‌رسد مقاله دوم به لحاظ هماهنگی در سه مؤلفه مبانی، اصول روش‌شناسی و علاقه انسانی دارای انسجام بیشتری است. در صورتی که مقاله اول به خاطر عدم رعایت اصول روش‌شناسی تا حدودی هماهنگی مورد نظر را کمتر نموده است.

دو مقاله مذکور بیانگر حضور کم‌رنگ علایق رهایی‌بخش در جامعه‌شناسی ایران است. الگوی رهایی‌بخش برخلاف الگوی تجربی-تحلیلی که سعی دارند سلطه بر طبیعت را بیشتر و بقا را کارآمدتر سازند، به دنبال آن هستند که جامعه را عقلانی‌تر سازند و به ما بگویند که جامعه روشن‌نگر چگونه جامعه‌ای است. همچنین توهمات، تحریف‌ها و عدم عقلانیت‌های آن را بر ملا سازند. علوم رهایی‌بخش تأکید و افری بر هدف گروه‌ها، سازمان‌ها و جامعه دارند. کار این علوم کشف این هدف و نشان دادن تفاوت میان هدف اولیه جامعه و آن چیزی است که عملاً هست (شیرت، ۱۳۸۷: ۲۸۰). نظریه انتقادی به دنبال آن است که این عدم دسترسی به هدف را براساس روابط آغشته به زر و زور تحلیل و بررسی کند. دانش‌های انتقادی، آگاهی از ماهیت واقعی پدیده‌های اجتماعی را برای ما میسر می‌سازند تا از این طریق افراد بتوانند اعمال خودشان را با اهداف تعیین شده در درون جامعه مورد ارزیابی قرار دهند. همین ویژگی‌ها می‌تواند نقش مؤثری در ارزیابی انتقادی جامعه ایرانی و جامعه‌شناسی ایران داشته باشد.

بحث و نتیجه‌گیری

براساس یافته‌های این مطالعه، الگوی تجربی-تحلیلی غلبه بیشتری بر فضای فکری جامعه‌شناسی ایران دارد. اصول روش‌شناختی و تکنیک‌های تقریباً پیشرفته‌ای را به کار می‌گیرند. اما مبانی نظری آن‌ها دارای ناهماهنگی است و انسجام کافی ندارد. غایت این علوم که همان «مهندسی اجتماعی» است چندان مورد توجه نیست. با این‌که به نظر هابرماس این ساخت از وجود انسانی (تسلط بر طبیعت و انسان) بخش ضروری از زندگی انسان است اما مقالاتی که

به‌خوبی این مهم را در جامعه‌ای ایران نشان دهند و وجود ندارند. به نظر ما در مقالات ایرانی نزدیک به الگوی تجربی - تحلیلی ممکن است جابه‌جایی هدف صورت گرفته باشد، بدین معنی که به جای سیاست‌گذاری اجتماعی، رعایت اصول روش‌شناسی و رعایت فرم مقالات اهمیت بیشتری داشته باشد. پژوهشگران ایرانی در الگوی تجربی و تحلیلی دقت قابل‌ستایشی را در فرایندهای نمونه‌گیری و آزمون عینی فرضیات به کار می‌برند و می‌کوشند در پژوهش‌های خود قواعد روش‌شناختی را به‌طور دقیقی رعایت کنند. الگوی تجربی - تحلیلی، در جامعه‌شناسی جهانی، از طریق صرف توجه به دقت‌های روش‌شناختی پیشرفت نکرده است و در این میان بیش از همه، بصیرت‌ها و خلاقیت‌های بزرگان جامعه‌شناسی مؤثر بوده‌اند. روی هم‌رفته در جامعه‌شناسی ایران توجه و سواس‌گونه به صورت‌ها و دقت‌های روش‌شناختی، الگوی تجربی - تحلیلی را از پرداختن به علایق بنیادی خود بازداشته است. هرچند کاربرد فنون آماری در غرب کمک‌شایانی به انجام نظرسنجی‌ها، بازاریابی‌ها و پیمایش‌های اجتماعی و فرهنگی با کیفیت بالا کرده‌اند، ولی در شرایط ایران باید مراقب بود که کاربرد دقیق فنون نمونه‌گیری و تکنیک‌های آماری در کنار سطحی‌نگری و عدم توجه به عوامل شالوده‌ای پویا و تأثیرگذار به «تجربه‌گرایی انتزاعی^۱» (میلز ۱۳۸۱) و یا «صورت‌گرایی روش‌شناختی^۲» (کیوی و کامپنهود ۱۳۸۱) نینجامند.

پژوهشگران ایرانی که نزدیک به الگوی هرمنوتیکی - تاریخی کار می‌کنند، گاه حساسیت چندانی به مبانی نظری متناسب با الگو از خود نشان نمی‌دهند. متفکران و پایه‌گذاران جهانی این الگو، با نقد وحدت روش‌شناختی، پدیده‌های اجتماعی را دارای ساختی درونی و میان‌ذهنی می‌دانند که از طریق روش‌های عینیت‌گرا قابل فهم نیستند. با وجود این ۳۶ درصد از مقالات تفسیری مورد بررسی بر اصل وحدت روش‌شناسی تکیه داشته‌اند. با وجود پیشینه گسترده در مورد ارتباط مطالعات تفسیری با ارزش‌ها معادل ۴۲ درصد مقالات نزدیک به الگوی تفسیری این دیدگاه الگویی را رعایت نکرده‌اند. روش‌شناسی برخی از مقالات تفسیری مورد بررسی نیز با الگوی خود ناهماهنگی‌هایی را نشان می‌دهند. به قول ویر: «هدف دانش در علوم فرهنگی - اجتماعی... ساختن یک نظام بسته مفاهیم نیست که به‌عنوان چارچوبی برای طبقه‌بندی معتبر، عمومی و دائمی واقعیت‌ها مورد استفاده قرار گیرد و هر بار بتوان واقعیت‌ها را از این نظام مفهومی به‌شیوه قیاسی استنتاج کرد» (ویر، ۱۹۶۸: ۸۴). زیرا علوم فرهنگی به خاطر ناتمامیت ذاتی همیشه به «بخش محدودی از واقعیت می‌پردازد و تنها این بخش است که مهم

است و یا ارزش دانستن دارد» (همان، ۷۲). و این امر با مقولات عام تبیین علی سازگاری ندارد. بدین ترتیب در الگوی تفسیری روش‌هایی چون تبیین علی عام، پیش‌بینی مبتنی بر قانون و استنتاج‌های استقرایی و قیاسی، به دلیل اتکای آن‌ها بر عینیت و جدایی امر واقع از ارزش‌ها، به کار نمی‌روند و در عوض بر میان ذهنی بودن پدیده‌های اجتماعی و روش‌های معنا‌یابی و معناکاوی تأکید می‌شود. عناصر اجتماعی، معنای خود را در ارتباط با عناصر دیگر، و در یک مجموعه معنایی، به دست می‌آورند و نحوه درک مجموعه‌های معنایی نیز از طریق تجربه زیسته و یا فهمیدن درونی آن‌هاست. در الگوی تفسیری دور هرمنوتیکی و رفت و برگشت بین جزئی و کلیت مهم است و نه رابطه خطی بین علت و معلول. هرکدام از تفسیرگرایان برای رهایی از تبیین علی و هویت بخشیدن به تفسیر، راهکارهای خاصی را انتخاب کرده‌اند: ویرکنش معطوف به هدف (به عنوان نمونه آرمانی) و مقایسه آن با واقعیت، گیرتز شعائر، وینچ قواعد و ویکتور ترنر مفهوم سازمان‌بخش نمایش را در تحقیقات‌شان به کار گرفتند (لیتل، ۱۳۸۶). در الگوهای ترکیبی می‌توان به گونه‌ای سازمان‌یافته علاقه به معنا را با علاقه به علت پیوند داد. برای مثال ویر در تبیین تفهیمی خود ابتدا سهم تفهم را مشخص می‌سازد و سپس با ساختن فرضیاتی برآمده از این مطالعه با پیوند تبیین علی با توضیح تفسیری به تبیین تفهیمی توسل می‌جوید (ویر ۱۳۷۴؛ فروند ۱۳۶۲ الف؛ فروند ۱۳۶۲ ب). بر مبنای الگوی تفهیمی، پدیده‌های اجتماعی قانون را، به دلیل مکانمند بودن و زمانمند بودن، بر نمی‌تابند بلکه هرکدام دنیا‌های خاصی هستند که باید فهم شوند بدین ترتیب چنان‌چه پژوهشگری که در الگوی تفسیری کار می‌کند نمی‌تواند به دنبال استدلال قیاسی - استنتاجی بوده و بر روش‌های پیمایشی و آماری، و کاربرد مدل خطی تأکید کند. اما ۴۴ درصد از مقالات طبقه‌بندی شده در الگوی تاریخی - تاویلی به دنبال استدلال قیاسی - استنتاجی بوده و بر روش‌های پیمایشی و آماری، و کاربرد مدل خطی تأکید داشته‌اند. جامعه‌شناسی ایران می‌باید به جای اختلاط نسنجیده بین الگوها به گونه‌ای آگاهانه میان تبیین علی و تفهم تفسیری تمایز قائل شود و یا سهم هرکدام از این الگوها را در مطالعات خود مشخص سازد. همچنین ۴۰ درصد از مقالات نزدیک به الگوی تفسیری، بی‌همتایی پدیده‌های مورد مطالعه خود و چارچوب زمانی و مکانی خاص آن‌ها و تفاوت‌های فرهنگی موجود را نادیده گرفته‌اند.

برای بسیاری از نویسندگان، وفاداری کامل به رویکردهای تفسیری مشکل است شاید بخشی از مشکل به منابع آموزشی کنونی بازمی‌گردد که صرف کاربرد تکنیک‌های مصاحبه عمقی و مصاحبه کانونی را به معنای اعمال رویکرد تفسیری می‌دانند (بیبی، ۱۳۸۱؛ بیکر، ۱۳۷۷؛ کیوی و کامپنهود، ۱۳۸۱؛ دواس، ۱۳۷۸؛ دورژه، ۱۳۷۵). عدم شناخت جامعه آماری و یا حدود و

ثغور پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی نقش مهمی در این زمینه دارد. از آن‌جا که دسترسی به متغیرهای فرهنگی چون سبک زندگی، قومیت، گروه‌های حاشیه‌ای و... دشوار است به‌ناچار پژوهشگران در کارهای تحقیقاتی خود به متغیرهای سهل و آسانی چون جنس، سن و تمایزات جغرافیایی روی می‌آورند. و همین امر پژوهشگران الگوی تفسیری را در دستیابی به لایه‌های ذهنی‌تر و عمیق‌تر پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی ناکام می‌گذارد. جامعه‌شناسی ایران به این ساحت از زندگی انسان یعنی «ارتباط» و فهم نیز توجه کافی ندارد و روی هم‌رفته، حضور الگوی تفسیری در جامعه‌شناسی کم‌رنگ و غیرمنسجم است و به همین دلیل نتوانسته است فهم جامعه ایرانی را مقدر سازد. این مقالات گروه‌های بزه‌کار، بی‌خانمان‌ها، هویت‌های فرهنگی، اقلیت‌های قومی، مدرنیته ایرانی، اندیشه روشنفکری، ایدئولوژی‌ها، تصور از علم و دین و... را به ما معرفی نمی‌کنند. ما همچنان از درک لایه‌های ذهنیتی و تفسیری جامعه خود ناتوانیم و در این زمینه گاه سینماگران و نویسندگان ادبی موفقیت بیشتری به دست آورده‌اند. سرانجام این‌که در آثار جامعه‌شناسی ایرانی، با وجود نارضایتی‌های اجتماعی موجود بر علیه گزندی‌های دستگاه‌های انضباطی و رویه‌های تولید قدرت و ثروت در سطوح محلی و جهانی، علایق رهایی‌بخش و انتقادی بازتاب بسیار اندکی دارد.

با توجه به معیارهای پیشنهاد شده در این مقاله برای ارزیابی کیفیت الگویی، بسیاری از آثار جامعه‌شناسی ایران فاقد کیفیت الگویی مناسب می‌باشند هرچند که در این میان، مقالات با کیفیتی نیز وجود دارند که از انسجام الگویی و علایق انسانی مشخصی برخوردارند. علایق انسانی در دانش جامعه‌شناسی ما اغلب به خوبی صورت‌بندی نمی‌شوند. بیشتر این علایق در حوزه الگوی تجربی-تحلیلی قرار دارند و علایق عملی و رهایی‌بخش نقش چندانی در فهم وضع موجود و ترسیم وضعیت بهتر ایفا نمی‌کنند. در آثار مبتنی بر الگوهای دوم و سوم نیز دلالت پنهان و مستتر بر تأمین الزامات «عینیت» و «رهایی از ارزش» وجود دارد. می‌توان گفت که بیان علایق انسانی در جامعه‌شناسی ایران، هنوز به یک موضوع چالش‌برانگیز تبدیل نشده است. پژوهشگران ایرانی چنان‌چه دانش خود را در ارتباط با علایق انسانی مورد بازنمایشی قرار ندهند و علایق خود را به شیوه‌ای روشن تعریف و تدوین نکنند، جامعه‌شناسی را در معرض تبدیل شدن به یک دانش بی‌هدف قرار می‌دهند. هرگاه پژوهشگران این عرصه نخواهند یا نتوانند علایق انسانی یا اهداف الگویی خاصی را دنبال کنند، به‌ناچار علایق غیرالگویی غلبه خواهند یافت. دو دسته از این علایق رایج عبارتند از علایق مالی و سازمانی. علایق مالی خود را در تدریس و اجرای پژوهش‌ها برای کسب مزایای مادی نشان می‌دهد. علایق سازمانی نیز به‌ویژه در افزایش جایگاه شغلی خود در نظام بوروکراتیک تجلی پیدا می‌کند. برخی از اینان با

جامعه‌عمل پوشاندن به نظرات مدیران و تدارک پوشش‌های علمی برای اعمال آنان به این علایق پاسخ می‌دهند. کم‌توجهی به علایق انسانی در جامعه‌شناسی ایران به کاهش ارتباط این دانش با زندگی روزمره و نادیده گرفتن نیازهای ما برای ارتقای مهندسی اجتماعی، تفاهم و همدلی جمعی و انتقاد از فرایندهای از خود بیگانه‌کننده و غیرانسانی می‌انجامد. در این صورت دانش جامعه‌شناسی در ایران، در فهم و صورت‌بندی تنگناها، مشکلات و رنج‌های انسان ایرانی با ناتوانی مواجه خواهد شد. مقاله حاضر البته خود از نارسایی‌های کیفیت الگویی برخوردار است اما با تلاش به‌منظور پیشبرد بازانديشي در جامعه‌شناسی ایران به امکان گسترش قابلیت‌های موجود برای فائق آمدن بر این تنگناها از طریق تقویت علایق انسانی در دانش مزبور می‌اندیشد.

منابع

- آزادارمکی، تقی، (۱۳۷۸). *جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی در ایران*، تهران: نشر کلمه.
- اباذری، یوسف‌علی، (۱۳۸۲). «حل مسئله»، *نامه علوم اجتماعی*، شماره ۲۱.
- اباذری، یوسف‌علی، (۱۳۷۷). *خرد جامعه‌شناسی*، تهران: طرح نو.
- ارشاد و دیگران، (۱۳۸۴). «تحلیل اسناد مجله جامعه‌شناسی ایران»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، شماره ۴.
- اوٹ ویت، ویلیام، (۱۳۸۶). *هابرماس، ترجمه حسن چاووشیان و لیلا جوافشانی*، تهران: نشر دختران.
- بی. ارل، (۱۳۸۱). *روش تحقیق در علوم اجتماعی*، ترجمه رضا فاضل، تهران: سمت.
- برلین، آیزا، (۱۳۸۵). *ریشه‌های رمانتیسم*، ترجمه عبدالله کوثری، تهران: ماهی.
- بنتون، تد و یان کرایب، (۱۳۸۵). *فلسفه علوم اجتماعی*، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران: نشر آگه.
- بوروی، مایکل، (۱۳۸۶). «درباره جامعه‌شناسی مردم‌مدار»، ترجمه نازنین شاهرکنی، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره هشتم، شماره ۱، صص ۱۶۸ - ۲۰۱.
- بیکر، ترزا، ال، (۱۳۷۷). *نحوه انجام تحقیقات اجتماعی*، ترجمه هوشنگ نایبی، تهران: روش.
- پالمر، ریچارد، (۱۳۸۲). *علم هرمنوتیک*، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: هرمس.
- توسلی، غلامعباس، (۱۳۷۴). «تأملی در آموزش، پژوهش و توسعه آتی علوم اجتماعی در ایران»، *مجله رهیافت*، شماره ۹.
- جلانی‌پور، حمیدرضا، (۱۳۸۷). «با نظریه‌های گوناگون جامعه‌شناسی چگونه روبه‌رو شویم»، *نامه علوم اجتماعی*، دوره شانزدهم، شماره ۳۳.
- دواس، او، دی، (۱۳۷۸). *پیمایش در تحقیقات اجتماعی*، ترجمه هوشنگ نایبی، تهران: نی.
- دورکیم، امیل، (۱۳۷۳). *قواعد روش جامعه‌شناسی*، ترجمه علی‌محمد کاردان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دورژه، موریس، (۱۳۷۵). *روش‌های علوم اجتماعی*، ترجمه خسرو اسدی، تهران: امیرکبیر.
- راین، آلن، (۱۳۸۱). *فلسفه علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- رفیع‌پور، فرامرز، (۱۳۸۱). *موانع رشد علمی ایران و راه حل‌های آن*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- سروش، عبدالکریم، (۱۳۷۶). «نکاتی چند در مورد تحقیقات اجتماعی ایران»، *نامه انجمن جامعه‌شناسی*

ایران، شماره ۲.

- شیرت. ایون، (۱۳۸۷). *فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی.
- طالب. مهدی، (۱۳۷۲). «مسائل و مشکلات مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران»، *مجموعه مقالات سمینار جامعه‌شناسی*، تهران: سمت.
- عبداللهی. محمد، (۱۳۷۵). «جامعه‌شناسی در ایران: نگاهی به گذشته، حال و آینده»، *مجله رهیافت*، شماره ۱۳.
- عبداللهی. محمد، (۱۳۷۶). «مسائل روش‌شناسی در تحقیقات اجتماعی ایران»، *نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران*، شماره ۲.
- فروند. ژولین، (۱۳۶۲ الف). *آرا و نظریه‌ها در علوم انسانی*، ترجمه علی محمد کاردان، تهران: نشر دانشگاهی.
- فروند. ژولین، (۱۳۶۲ ب). *ماکس وبر*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نیکان.
- قانع‌راد. محمدامین، (۱۳۸۵). *تعاملات و ارتباطات در جامعه علمی*، تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- قانع‌راد. محمدامین، (۱۳۸۳). «گفت‌وگوی پیش‌الگویی در جامعه‌شناسی ایران»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، شماره ۱.
- کاپلستون. فردریک، (۱۳۶۲). *تاریخ فلسفه*، ترجمه جلال‌الدین مینوی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- کانت. امانوئل، (۱۳۶۲). *سنجش خرد ناب*، ترجمه ادیب سلطانی، تهران: امیرکبیر.
- کچویان. حسین و کریمی، جلیل، (۱۳۸۵). «پوزیتیویسم و جامعه‌شناسی در ایران»، *نامه علوم اجتماعی*، شماره ۲۸.
- کرایب. یان، (۱۳۸۱). *نظریه اجتماعی مدرن*، ترجمه عباس فجر، تهران: نشر آگه.
- کیوی. ریمون و لوک وان کامپنهود، (۱۳۸۱). *روش تحقیق در علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: توتیا.
- لوکاج. گئورگ، (۱۳۷۸). *تاریخ و آگاهی طبقاتی*، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: نشر تجربه.
- لیتل. دانیل، (۱۳۸۶). *تبیین در علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- محسنی. منوچهر، (۱۳۷۸). «نگاهی به شکل‌گیری و توسعه تحقیقات اجتماعی در ایران»، *وضعیت تحقیقات فرهنگی اجتماعی*، تهران: رسانش.
- میرزایی و دیگران، (۱۳۸۵). «همترازخوانی در مجلات علمی»، *نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران*، شماره ۴.
- میلز. سی. رایت، (۱۳۸۱). *بینش جامعه‌شناسی*، ترجمه عبدالمعبود انصاری، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- وبر. ماکس، (۱۳۷۴). *مفاهیم اساسی در جامعه‌شناسی*، ترجمه احمد صدارتی، تهران: مرکز.
- هایدگر. مارتین، (۱۳۷۵). «عصر تصویر جهان»، ترجمه یوسف اباذری، *ارغنون*، شماره ۱۰ و ۱۱.
- هایدگر. مارتین، (۱۳۸۵). *معنای تفکر چیست*، ترجمه فرهاد سلیمانیان، تهران: نشر مرکز.
- هایدگر. مارتین، (۱۳۸۶). *هستی و زمان*، ترجمه سیاوش جمادی، تهران: ققنوس.
- هوسرل. ادمنوند، (۱۳۷۸). «عقل‌گرایی و بحران تمدن اروپایی»، ترجمه مراد فرهادپور، *ارغنون*، شماره ۱۵.
- هولاب. رابرت، (۱۳۷۸). *نقد در حوزه عمومی*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.

Focault, M (1970), *The Order of Things*, London: Tavistock.

- Goldgar, A (1995), *Impolite Learning: Conduct and Community in The Republic of Letters: 1680-1750*, Yale University Press.
- Habermas, J (1972), *Knowledge and Human Interests*, trans. J.J.Shapiro, London: Heinemann.
- Habermas, J (1974), *Theory and Practice*, trans.J.Viertel, London: Heinemann.
- Hagstrom, W.Q (1975), *The Scientific Community*, London and Amsterdam: Fefer and Simons, Inc.
- Kuhn. T.S (1970), *The Structure of Scientific Revolutions*, Chicago: The University of Chicago Press.
- Weber,M (1968), *The Methodology of Social Science*, Tr& ed E.A. Shils & H.A. Finch, New York: Free Press.

محمدامین قانع‌زاد، دانشیار مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور است. از ایشان تاکنون کتاب‌ها و همچنین مقالات داخلی و خارجی متعددی در قلمروهای پژوهشی جامعه‌شناسی علم، معرفت و فرهنگ به چاپ رسیده است (نویسنده مسئول).

ghaneirad@yahoo.com

سیاوش قلی‌پور، دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران است. علایق پژوهشی وی در زمینه فلسفه و روش علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی فرهنگی، تاریخی و شهری است.

Sia532004@yahoo.com